

نمبره : (۳)

(۱۶)

ار شرات سعه تاريخ

نمبره عمومي :

# بگرام

تالیف

احمد علی «کھراڈ» مدیر شعبہ تاریخ پنتو ٹولنه

ار سعه شرات بشر سه

مطبوعه عمومي

برچیده از کتابخانه دیجیتال هندوستان

<http://dli.iiit.ac.in/>

## فهرست مندرجات

شماره	مضمون	صفحه
(۱)	مقدمه .....	
(۲)	فصل اول : وضعیت جغرافیائی طبیعی ..... ۱	۱
(۳)	فصل دوم : وضعیت موجوده خرابه های بگرام .... ۱۳	۱۳
(۴)	فصل سوم : بگرام و افسانه های ملی ..... ۲۱	۲۱
(۵)	فصل چهارم : بگرام اجداد نقاط کبسا در افسانه های قبل الاسلام	۳۰
(۶)	فصل پنجم : بگرام و سائر نقاط کبسا در عصر بوئانی ۴۶	۴۶
(۷)	فصل ششم : بگرام در عهد کوشانی ..... ۶۱	۶۱
(۸)	فصل هفتم : معا بد و دانی بگرام ..... ۷۷	۷۷
(۹)	فصل هشتم : وضعیت تجارتی و سیاسی ..... ۸۷	۸۷
(۱۰)	فصل نهم : سلسله کوشانی و حفردان و نتیجه آن ..... ۹۶	۹۶

( ر )

نظر به تقاضای وقت زمانی حاکم نشین - مدتی مرکز ولایت  
و بیش از ۶۰ سال نمازخانه شیوع دین مقدس اسلام بابتخت  
شاهی و امپراطوری « آریانا » محسوب میشد .  
صفحات چندی که بعد از مقدمه می آید مظهر یک رشته  
افکار پریشانی است که چپن حفاریات پاز سال چیزی از زبان  
بومی ها و چیزی از روی آثار مکشوفه و قسمتی هم از ماخذ  
قدیم گردیده جمع شده و ابعاد مسرود با برآگندگی که دارد  
جسته جسته بعضی دقیق حیات دو ندم هزار ساله این شهر باستانی را  
نظر خیر اندک گرامی تصویر بتوانند . « کمزاد »

# بگرام

## فصل اول

وضعیت جغرافیائی طبیعی

باد - موقعیت - آب و هوا - آبیاری و زراعت - اهلی

\*\*\*\*\*

بگرام در عرش امروزی ما به موقعیت شهر قدیمی نسبت  
میشود که مورخین چنائی به اسم - «کی ناس» یا «کی بن»  
و جغرافیه نگارین وین و برین بنام «کاپیسا» نام نموده اند  
و از «۱۵۰۰ ق م تا ۲۷۵ پ م» مدت تقریباً ۱۶۲۵ سال  
دانش شاه و امپراتوری افغانستان بود .

بگرم امروزه کابل و خود دشت و باقیمه و وسیع تر  
اقلاً سر کره های اصراف خود را هم در بر مگرد و همین طور  
کلمه «کاسا» به دشت و در علاوه به معنی جامع از آنجا  
چنانکه «وهدامن» افغانستان - بزرگ افغانستان (۱۹۰۰) در

( ۲ )

کوهستانی قشنگی محدود است اطلاق میشد .  
« بگرام » نام فعلی « کاپیسا » کلمه ایست سانسکریت  
و در اطراف آن مورخین چنین اظهار نظریه نموده اند :  
کیطان « گنگیپام » انگلیس در کتاب « جغرافیای قدیم هند »  
می نویسد که : کلمه « بگرام » اصلاً « و یگرام » است .  
« گرام » در سانسکریت « شهر » و « وی » حرف تعریفی است  
که شهر را خصوصیت و افضلیت میدهد و معنی کلمه مرکب  
« و یگرام » شهر مهم - مرکز - « پایتخت » میشود .  
« همین » انگلیس می نویسد که : « بگرام عبارت از « بیگ رام »  
است . « رام » در سانسکریت « شهر » و « بیگ » در اثر کی « خان »  
را گویند و معنی مرکب هر دو « شهر خوب این » « شهر نجیب »  
میشود .

از طرف دیگر « رام » در سانسکریت « حتی بزبان اهل هند  
حاضر » « خدا » است و « گرام » بمعنی ( باغ ) یا « این همین  
کلمه « باغ » فارسی باشد که « باغ » آن به « گی » تبدیل شده باشد  
معنی کلمه مرکب « با گ رام » یا « بیگ رام » « باغ خدا » میشود .

( ۳ )

قرار تعبیر مولا نا یعقوب حسن خان معاون شعبه تاریخ بگرام  
اصلاً « بالکبه گرام » بوده و تشریح آن قرار آتی است :-  
« بالکبه » ابتدا در سانسکریت ( بچه ) معنی میداد و پسران  
آهسته آهسته معنی « مرشد فقیر » را نیز جایز شد چنانچه  
« بالک » در عرف امروزی مانع حیز همین معنی میباشد .  
کلمه « گرام » در سانسکریت و حتی در نورستانی - پشه ئی -  
و پنجابی معنی قریبه و ده است . بدین ترتیب معنی اسم عرب  
« بالکبه گرام » ( ده مرید ها ) یا « قریبه راهب ها » میشود  
چون بگرام در عصر بودائی دارای معابد و استواید های زیاد  
بود شاید بواسطه تجمع راهبین بودائی و بالکبه های ایشان  
عصداقی این نام قرار گرفته باشد . بالکبه گرام آهسته آهسته  
تغیر کرده « بلگرام » شده و بالاخره شکل آسان تر « بگرام »  
را اختیار نموده است بناگفته نماند که « بلگرام » نام شهری  
در هند نیز میباشد .

امکان دارد که اسم بگرام از کلمه « بهکوان » هم آمده  
است « بهکوان » در سانسکریت به معنی « بخشنده » و « خدایا بگویند »

( ۴ )

در زبان روسی « بوگ » یا « بوژ » خدا معنی دارد لذا  
میتوان از کلمه « بوگ - گرام » یا با حذف بک « گ »  
از کلمه « بوگرام » معنی « ده خدا » گرفت.  
« بهاگ » در سانسکریت « بخت » و « گرام » قریه را گویند  
و چون در اجتماع این دو کلمه دو ( گ ) پشت هم می آید  
با حذف یکی آن کلمه « بهاگرام » بدست می آید و « قریه بخت »  
معنی میدهد .

« رام » یکی از شهر ادگان و نهادهای افساندهایی هند نیز میباشد  
و اگر کلمه « بهاگ » یعنی « بخت » را به آن وصل کنیم  
« بهاگ رام » میشود و از آن معنی « بخت رام » می بر آید .  
خلاصه بگرام به معنی « پایتخت » یا « شهر نجیب » یا  
« باغ خدا » یا « قریه راهب ها » یا « قریه بخت » هر چند  
باشد اسم خوبی است و بگما خوبیی به معنی قریه این نقطه مهم  
مناصبت دارد و چون بگرام از یکطرف مدتی پایتخت شاهی  
و امپراطوری افغانستان قدیم یا « آریانا » و از طرف دیگر  
یکی از مراکز مهم بودایی بود از نقطه نظر تشکیلات مملکت

( ۵ )

داری کلمه « و بگرام » و از احاطه جنبه مذهبی ~~کلمه~~  
« بالکپه گرام » وجه تسمیه آنرا خوب تر شرح میدهد .

چون مورخین یونانی رومن و چینی ازین نام ذکر کرده  
نکرده اند گفته میتوانیم که در قرون قبل از مسیح و ۵ - ۶ قرن  
اول م وجود خارجی نداشت و احتمال زیاد میرود که از  
پیدا گاههای عصر برهنی قرن ۷ و ۸ مسیحی باشد .

از نظر جغرافیائی کاپسا ناحسی جامع خود عبارت است  
چنانچه - صد خیز فراح مستطیل شکلی است که شمالاً جنوباً  
صد کیلومتر طول و شرقاً غرباً ۵۰ کیلومتر عرض دارد و طرف شمال  
آب دره های شاخه پرف هندی کوه و سه طرف دیگرش را  
کوه های سیاه احاطه نموده است . از بغیر تاسا انگ تبع  
کوهستانی که حد غربی جلگه کاپسا را محدود میکند یک سلسله  
دره های کوچک زیبا - نامیود - برج معیتی دارند که یکی  
قسنکی از دیگری ممتاز است و روی هم رفته مجموعه تمام آنها  
از بهترین گردس گاهای کپستانی قسنک دنیا است .

همین طور در امتداد حصار شمالی آن از گل بهار و دهن



سالنگ گرفته تا کوه های «عاشقان» نجر آب در ساریه تیغه  
بر برف و بلند «هندو کوه» و «میان شاه» یک سلسله دره های خوش  
آب و هوا و بکقطعه باغ و تاکستان وسیعی افتاده که تا چشم  
کار میکند افق آن سبز میزند .

قنها بطرف شرق و جنوب شرق که شاخه کوه عافی حد  
آنها معین میکند این جلگه قشنگ خشک افتاده و بگرام فعلی  
هم جزء آن می رود و علت این امر فقط خشک شدن جوی به  
آبیاری قدیم میباشد .

چون در اوائل این جلگه قشنگ به اصطلاح علم طبقات  
الارض «ته نشین» (۱) بود با مرور زمان مرسوبات رودخانه های  
خروشان غور بند - شتل - پنجشیر - سالنگ و غیره رود بار  
- هائیکه از دره های کوچک از شمال و غرب در آن میریزند  
آنها به تدریج پر کرده و بشکل جلگه حاصل خیزی در آورده اند .

کایسا به معنی محسود تر که عبارت از موقعیت شهر قدیم  
باشد و کلمه بگرام امروزی مفهوم آنرا در بر میگیرد در

---

(۱) ته نشین به اصطلاح طبقات الارض زمین چتوری را گویند  
که به تدریج از مرسوبات رودخانه ها بر بند و بشکل جلگه درآمده است.

( ۷ )

کوشه شمال - شرقی این مستطیل بزرگ افتاده و بصورت  
دقیقی تر حدود چهار طرف آن قرار ذیل است :-

بطرف شمال مجرای رودخانه دنجشیر - بطرف شرق باز  
رود دنجشیر و قسمتی از کوههای صافی - بطرف جنوب سلسله  
کوههای صافی - بطرف غرب بکدسته قلعه هائی که بگرام  
را از چاریکار و سرک عمومی جدا میکند .

فاصله بگرام از کابل ۶۰ کیلو متر - از چاریکار هشت  
کیلو متر - از جبل السراج ۱۵ کیلو متر است . بگرام  
از نقطه نظر اداری مربوط حکومت کابلان چاریکار و متعلق  
علاقه داری «جان قدم» است که از حرابه های بگرام بکنیم  
گروه بطرف جنوب غرب افتاده و این عازقه داری تمام احاطه  
نیز وارد بگرام را که بنام «خواجه خضری» یاد میشود  
ندارد مگر بگرام بعزت کمی آب مانند حاشیه اطراف خود  
ریزه گرهستان کوهستان و کوه هد امن که يك قطعه باغ و  
تاکستان بی نظیر است درخت زیاد ندارد جز چند باغچه  
محدودی که اینجا و آنجا الکه های سبز سیاه رنگی در میان

( ۸ )

اراضی دشتی و زراعتی تشکیل میدهد .

آب وهوا :

چون ارتفاع مگر ام از کابل است تراست هوای آن نسبت به پایتخت عموماً گرم تر میباشد . زمستان آن نسبتاً ملایم و تابستان گرمی آن روزانه شدت میکند و میزان الحراره در سایه ۳۵ تا ۳۸ حتی ۴۰ را هم نشان میدهد باد پروان که از گذشته شهر غریبی برخوردار است هر سال از اول بهار تا چند ماه دوام میکنند بعضی اوقات یکبار که شروع شد تا یک هفته بلکه بیشتر یک ثانیه هم استفاده نمیشود و زس این باد گرچه در چنین هفته ها نامطبوع است چنانچه « هیوان - سنگ » زوارچینی هم در موقع اقامت خود در بگرام از آن شکایت نموده معذالک برای اهالی بومی و تخیلف تاتس حرارت تابستانه ای مفید است و قرار گذشته اهالی امراض درین قهغه بسیار کم است . بگرام با وجودیکه از دو طرف شمال و جنوب بین رودخانه پنجشیر و نارینگ آب محدود است از آنها استفاده نمیتواند زیرا این رودخانه ها با مرور زمان مجرای خود را خورده و از سطح

( ۹ )

عمومی پایان تر شده اند و رودخانه باریک آب غریبکه از نام آن معلوم میشود آب زیاد ندارد و رودخانه دائمی گفته نمیشود بلکه « بارش آبی » است که در ايام بارانی ماه حمل و ثور آب میداشته باشد و بعد از آن خشک میشود آب این رودخانه چیزی از گگ دره و شکر دره و چیز هم دارد امده های غریبی کوه های صافی میآید . رودینچشیر اگرچه آب سه دره در گگ دیگر غور بند شد . سا انگنرا با خود دارد واسطه پستی جرای خود به بگرام آب داده نمیتواند تنها فطرانیکه بگرام خشک داشت های بگرام میچکند از جویی میآید که از رودخانه غور بند از حد بل ممتک « سر راه جبل السراج » جدا میشود لیکن چون از دهن غور بند تا بگرام فاصله زیاد است ( بخط مستقیم تقریباً ۱۰ کیلومتر ) و جوی هم از میان یک عدد قاعه ها و اراضی غزری میگذرد اکثر اوقات سدهای آنرا آب میبرد و بسبب سته باز میکنند و اهالی بگرام در ارض بگرام که آب می آید خاک بگرام از نقطه نظر زردنمی خیلی سبب سبب آن از حیوانات : گندم - جواری - باقی و از حاصلات فالیزی

(۱۰)

خر بوزه و تر بوز است چنانچه خر بوزه آن خیلی معروف و اول  
از همه تکامل میسر شد. در میان اشجار محمد و دی که در بگرام  
دیده میشود مانند سایر نقاط کاپیسا توت بیشتر است تا که هم  
در بن اواخر زیاد شده است و رو بهمرفته اراضی که زیر  
زراعت آمده فوق العاده حاصل خیز میباشد.

### اهالی کاپیسا:

اهالی جلگه کاپیسا مانند سایر نقاط افغانستان از بائی  
و بنام نوی صکه در افغانستان مفهوم خارجی ندارد ایشان  
را دجیت میخوانند در حقیقت این نام نوری در همین دوسه قرن  
اخیر به آن قسمت از بائی داده اند که رند گانی ما اداری  
کوچی را زود تر ترنک گفته مشغول زراعت شدند و با زمین  
هزدوعی بیشتر علاقه پیدا کرده و در اثر استقرار در یک نقطه  
سائر عناصر تنوع و سیاهی و مغز کمی مخلوط شدند، پس این  
گفته رسمی و وضع انهم بی مورد است و اهالی کاپیسا که عموماً  
بنام «دجیت» یاد میشوند برادر افغان و هر دو اولاد یک نژاد  
شریف از بائی است که در قرون گذشته ذره اختلافی نداشتند

و هیچ مورخ قدیم یونانی - چینی سرومن ازین کلمه که تازه وضع شده اسم تیره است

پس اگر ما این کلمه را در مورد يك قسمت اهالی مملکت خود استعمال نمائیم باید مفهوم آن در نظر ما معلوم باشد که « تاجک » هم شجعه از زاده ایرانی است .

بدرام اگر در حدود معین قسمت خرابه های تاریخی گرفته شود فعلا جز چند خانه محقر تا جاث که از شکار و صید ماهی امر از حیای پیدا کنند و از همین جهت به « صیاده » معروف از جمعیت دیگرند اما خارج از محدوده خرابه های تاریخی چه طرف جنوب و شرق و چه طرف شمال یعنی در امتداد مجرای رودخانه بندجشیر هر طرف کنده ، کنده آبادی و قلعه ها دیده میشود چنانچه افعان های ایرانی که مجموعه ۵ - ۶ قلعه آنها معروفند « رجه » است طرف شمال و یک قلعه های دیگر موسوم به : - قلعه کاخبل - قلعه جرنیل - قلعه انجر هاس قلعه اکرایی ها ، طرف جنوب در امتداد سری که طرف باد پست آب میرسد فاصله است و مردم آن نوبه ما افعان و چیزی هم هزاره

( ۱۲ )

به آنها مخلوط است . حراره های قلعه متروکی که امروز  
قریب نقاط تاریخی نگرام دیده میشود مساکن تاجک های  
صیاد است که قبلا همه بالا در همین قلعه فرار جنگد نگرام  
بود و باتش داشتند و قلت آب آهسته آهسته ایشان را نه نزول در ارضی  
هم سطح بحر ای رود خانه پنجشیر محصور ساخته است .



ساروج - مدح : دارای اسکان مرطوبی هایش مکشروه آوارگان ام





## فصل دوم

### وضعیت موجوده خرابه های بگرام

بغیر از سپهر نیکاباد، سپهر ساهلی قدیم و جدید - خرابه های دوره کوسانی -  
بودائی - اسلامی.

\* \* \* \* \*

بین بحرایی و ودخانه غور بند و باریک آب که در بعضی نقاط  
۵۱ کیلو متر و در بعضی ازین کم بایش فاصله دارد تا نقطه  
که این دورود خانه بطرف شرق بهم ملحق میشوند روی جلگه  
نگراه بیش سلسله خرابه های افتاده که امروز به خرابه نمی ماند  
بلکه بواسطه قدامت شکل عمومی آنها در اثر مرور زمان  
عرض شده و بیک نوع برجستگی ها تحویل یافته است. در بعضی  
نقاط دیگر ازین برجستگی ها هم اثری نیست و ایندی بگرفت  
آن محض در اسطه وجود تپکرها و غیره به اثبات میرسد. اگر  
چه قرار نظریه مستر ویلسن H.H. Wilson (۱) (مستر کرنل،

(۱) طب آریانه ای کوا صفحه ۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷

Crindlo انگلیس و هو سیوها کن بگرام روی هم رفته عبارت از بقایای  
 شهر یونانی « نیکایا » است که « آرین » ذکر نموده و به این اجزاء  
 بهتر بن قسمت خرابه های آن که در امتداد رود غور بند افتاده  
 مربوط به دوره یونانی است معذالت سائر دوره های کوشانی  
 بودائی - اسلامی هم در آنها اثراتی گذاشته برای اینکه موضوع  
 درهم و برهم و مخلوط نشود اول راجع به خرابه های عصر یونانی  
 تشریحاتی داده سپس به ذکر بقایای سائر دوره های پیر دازیم ،  
 در جلگه « کایسا » یا کوهدامن و کوهستان امر و زی  
 یونانی ها چندین شهری آباد نموده بودند که بهترین آنها  
 شهر « اسکندر به قفقاز » و شهر « نیکایا » بود ، از روزیکه  
 اردو پائی ها داخل افغانستان شده اند راجع به موقعیت این  
 دو شهر نظریه های مختلف اظهار نموده و در آخر عجمائاً چمن  
 فیصله شده که محل شهر اسکندریه قفقاز که درهای هندو کوه  
 معهور « جبل السراج » فعلی و محل « نیکایا » بگرام میباشد  
 چون این موضوع مربوط به این فصل نیست از ذکر در این  
 تفصیلات صرف نظر نموده به این می پردازیم که خرابه

( ۱۵ )

های شهر هذ گوردو بگرام چه شکلی دارد و بچه صورت مو جود  
میباشد

واضع ترین خرابه که بنظر مو سیو فوشه مر بوط به عصر  
یونانی است عبارت از « برج عبدالله » فعلی است که آنرا  
« شهر شاهی » خوانده و مناسب تر است که آنرا « قلعه شاهی »  
یا « ارگ شاهی » گفت .

برج عبدالله قلعه مستطیل شکلی است که در منتهای ایله دامنه شمالی  
سنکلاخ جلگه بگرام فراز مجرای مشترک غور بند و پنجشیر  
افتد و یک ضلع آن از شمال به جنوب ۱۰۰ متر و ضلع دیگر آن از شرق  
به غرب دو صد متر طول دارد . چون دور آدود آن دیواری بوده  
امروز این قسمت بر جسته تر معلوم میشود قسمت وسط آن چون زیر  
کشت اهدد شکل خود را گم نموده و بواسطه زیارتی که  
در گوشه جنوب غربی آن واقع است بنام « برج عبدالله »  
یاد میشود .

موسبو فوشد چنین اظهار نظر به میکند که در یک عصر  
مدر یونانی ها قصر ارگ و دیگر آبادی های خود را اینجصد

متر دور تر بطرف جنوب برده و در محوطه مستطیل شکل دیگری  
بنای آبادی را گذاشته اند .

این محوطه جدید که بوقیده مسیو فوشه دامنه «شهر شاهلی»  
قدیم است و به لحاظ نازکی موسیو هاکن آرا «شهر جدید شاهلی»  
یاد میکنند نسبت به شهر شاهلی اولیه که جز قلعه ئی نبوده  
چند مرتبه بزرگتر است چنانچه عرض آن که شمالاً جنوباً  
اهتقاد تقریباً ۱۵۰ متر و طول آن ۲۵۰ متر میباشد .  
موسیو هاکن می نویسد (۱) «کف شهر جدید را در سمت جنوب  
شرقی یا حاشیه جلگه یا ضخامت دیواری که از خشت های  
بزرگ ساخته شده بود مربوط میساخت و این محوطه سوم  
بازار و خانه های اهالی را در نماه نگاه میداشت»

روی هم رفته این دو قسمت خرابه ها که قرار نظریه  
علمای فرانسه بقایای شهر شاهلی یونانی را تشکیل میدهند  
و مهمترین خرابه های مرئی و زروی خاک کی بسگرام میباشد  
دو نیم کیلو متر احاطه دارد .

---

(۱) صفحه ۴ کلاک آ نارنگرام، که در سعبه تاریخ انجمن موجود است.

## عصر کوشانی :

کوشانی ها که در قرن يك و دو و سوم عهد مسیح در بگرام استقرار یافته اند عموماً در آبادی های عصر یونانی که بیشتر شرح یافت منمرکز گردیده اند و مسکوکات ایشان بیشتر از محوطه خرابه های شهر جدید شاهی بدست می آید چون کوشانی ها مدت مدیدی در بگرام تمرکز داشتند و در زمان کنیشکای کبیر این نقطه پایتخت تابستانی امپراطوری محسوب میشد علاج ندارد که ایشان هم بنوبه خود در محوطه شهر جدید شاهی از حیث عمرانات چیزی علاوه نموده باشند. چون عصر ایشان از نقطه نظر ترقی عمرانات یکی از مهمترین دوره های آریانا است بخیاالمن حرابه های یکجسه بزرگ شهر جدید شاهی که در حقیقت دامنه همان شهر شاهی قدیم یونانی است آبادی های زمان ایشان را نمایندگی میکند. خلاصه چون کوشانی ها قائم مقام یونانی ها شده اند آبادی های ایشان در محوطه عمود قدیم بنا شده بود چنانچه از دکان های بازاری که به ایشان نسبت میشود و دو قسمت غربی شهر جدید شاهی در امتداد

عرض شهر آباد شده بود مسکوکات شاهان سلاله آنها به تعداد زیاد پیدا میشود .

عصر بودائی:

ملفت باید بود که مطلب از عصر بودائی در اینجا کدام دوره نیست که بعد از عصر بودائی و کوشانی آمده باشد زیرا در هر دو دوره اخیر الذکر بودیزم در افغانستان رواج داشت چون خرابه هائیکه ذیلاً شرح میدهیم مربوط به آبدات مذهبی بودائی است آنها را تحت عنوان عصر بودائی آوردیم و هیچ جای شبهه نیست که اکثر آن در زمان کوشانی ها تعمیر شده باشد. آبدات بودائی در بگرام خرابه های روی خاک زیان گذاشته و چون عمرات مذهبی این دوره با وضعیت کلاسیک خود پس از خرابی تقریباً همه جای شکل میگیرد. وجه بجانب جنوب و وجه بعرب غرب خرابه های شهر جدید شاهی و چه دورا دور کوه پهلوان همه جا اشکال مربعی معبد و مقابل یکصاع آن توده مدور و برجسته استویبه مشاهده میشود. کوه پهلوان که تقریباً بشکل هرم بجانب شرق بگرام افتاده در عصر بودائی بالذات، مقام معبدی

بخود گرفته بود و امروز دورادور آن بفاصله نزدیک آثار  
بتاسیای اثر بیاهست معبد مشاهده میشود. و معروفترین آن  
معبدی است که در دامنه شمالی فراز بحر ای رودخانه پنجشیر  
در پوره « شترک » فعلی به ۳ کیلومتری شرق راجعیدالله افتاده  
و قرار اکثر احتمالات عبارت از معبدی بوده که زوار چینی  
هیوان - سنگ بنام معبد « شاه ای » گیابانندوده است.

غیر از حرابه‌های فوق صکه بیک دوره معین نسبت میشود  
و در آنه‌های دیگری هم است که باید مختصراً به آنها اشاره شود  
بنامه ۱۲ کیلومتری جنوب شرقی دامنه‌های صکه  
بپارانت بالای مجرای رودخانه باریک آب خیاره‌های  
قلعه بزرگ قدیمی دیگری افتاده که اهالی بنام « کافر قلعه »  
یاد میکنند و در سه ضلع شرقی - شرقی - شمالی آثار درج‌ها  
و حصار آن بوضاحت معلوم میشود. نسبت این محل بکدام دوره  
معین بدون حفریات مشکل است و اگر از روی سازه‌ها  
حصار و بروج حدس زده شود ممکن مر بوده اوئل عصر کوشانی  
بخته از آن هم قدیم تر باشد.



بالاخره با فاصله ۷ کیلو متری جنوب خرا به های عمومی  
بگرام بطرف راست سر کی که به بارنگ آب میرود میجلی است  
که سطح آن از یازچه های تیکر فرش مدام شد و بواسطه کثرت  
مسکوکاتی که اهالی بومی از اینجا یافته اند نیز با ن افغانی  
به « پلسو غندی » یعنی « غندی مسکوکات » موسوم شده است .  
تیکر های اینجا بیشتر شبیه تیکر های شهر اسلامی « غلغله » است  
و از روی آن گفته میتوانیم که این غندی مربوط به دوره  
اسلامی است .



طیروف هوس - شیره فی دستوری کی دور ۱۳۱۶ از کتایام دسترس لها است



کلاس هادی - بی بی روی - ایما تصاویر - ایلو استریشن - موش استریشن

## فصل سوم

### بگرام و افسانه های ملی

علت پارچه های تکر - یاد پروان - مروان ساه و پروان ساه - زنجیر

مخبران - کوه پهلوان

\* \* \* \* \*

بومیان هر نقطه را جمع به خاک توأندی و محل بود و باش خود  
يك رشته افسانه و قصه هائی دارند که دانستن آن برای شناسائی  
آن محل و ساکنین آن و چگونگی روحيات قومی و زندگی آنها  
خیلی مفید است و اگر در آنها کمی غور شود دیده میشود که  
این افسانه های محلی عوام عموماً بدون يك اساس صحیح  
تأریخی نمیباشد .

بهمین اساس اهالی بگرام هم را جمع به وضعیت طبقات  
ادریسی نقاط چهار طرف خود و چگونگی کوائف جغرافیائی  
مناطق جلگه ئی و کوهستان و آبهای خروشان و رودبارها  
و خرابه های تاریخی بگرام و ورزش باد پروان يك سلسله  
قصه های دارند که تذکر آن خالی از دایره نیست .

نا گفته نهاد که این طور قصه های محلی در زمانه های قبل الاسلام هم راجع به بگرام و سائر نقاط کابسا و حصار قشنگ کوهستانی آن وجود داشته چنانچه زوار چینی هیوان تسنگ حین اقامت خود در معبد بودائی «شا - لو - کیا» حتماً از زبان بومیان چیزی شنیده که در یاد داشت های خود قید نموده است و با اهمیتی که دارد در پایان قصه های حاضره ازان تذکری خواهیم داد .

علت کثرت پارچه های تیکر در بگرام و ظاهر باد پروان اهالی تا جکیه بگرام نقل میکنند که در زمان طوفان حضرت نوح علیه السلام اهالی بگرام همه کافر بودند و در خرابه هائی که تا حال بقایای آن موجود است بود و باش داشتند حضرت نوح علیه السلام هر چه ایشان را به راه راست و دین حق دعوت میکرد کم می شنیدند و بر آن حضرت خنده واستهزای میکردند تا اینکه حضرت نوح علیه السلام بر خداوند جل و شاه شکایت نموده و باین تئیبی که همه میدانیم بعد از الهام خداوند حضرت نوح علیه السلام کافران بگرام را از طوفان

حبر داد و خوردش به ساختن کشتی مشغول شد. کافر ها با وجود اینکه ظاهر بگفته های پیغمبر خدا اهمیتی نمیدادند باز هم از ترس جان خفیه به ساختن خم های بزرگی مشغول شدند که نظر آن از زیر خاک بگرام زیاد پیدا میشود روزی که خوفان شروع شد هر کس با مقدار خوراکی که در زمین خمی درآمده و سر آن را با هم محکم کردند. بعد از اینکه بگرام زیر آب شد حضرت روح علیه السلام از میان کشتی خود مشاهده فرمودند که در روی آب به تعداد زیاد خم ها بازی میکند. فهمیدند که کافر ها هم برای نجات خود وسیله سنجیده اند. سپس از درگاه خداوند شهادت خود را خواست نمود تا خم ها را بهم زده و بشکند فوراً شهادی که امروز بنام « باد پروان » موسوم است از دره هوندانک سالنگ بر خواسته تمام خم ها را بهم زده و شکست و بارچه های آن زیر آب رفت و تا امروز باقی ماند و از همین جهت زمین بگرام از نمکه های تیکر و خم های شکسته فرش میباشد.

( ۲۲ )

مروان و پروان - سیم یا زنجیر میخابرا نی :

مروان و پروان دو برادر و شاهان کافری بودند که به دو طرفه مجرای مشترک رودخانه پنجشیر، غور بند، سالنگ، اولی در شهر « بگرام » و دومی در پای دره سالنگ در نقطه که « جبل الراج » امر و زری را تشکیل میدهد و در زمان قدیم بنام خود شاه « پروان » یاد میشد بود و پاش و حاکم فرمائی داشت این دو برادر برای آنکه از تهاجم ناگهانی کدام شاه ثالث و شبخون دشمن مصون باشند بین خود چنین قرار گذاشته بودند که در مورد خطر فوراً بکمک یکدیگر رسیده و دشمن متهاجم را از بین بردارند - چون فاصله بگرام و پروان حتی اگر بخط مستقیم هم گرفته شود ۵۰ کیلومتر = ۱۵ کیلومتر است، مسئله اطلاعدهی فوری در موقع ضرورت آسان نبود، میگویند که برای رفع این اشکال هر دو برادر بین بگرام و مروان بالای مجرای رودخانه های پنجشیر شتل - سالنگ - غور بند زنجیری کشیده بودند و در موقع خطر آنرا شور میدادند و به اصطلاح امر و زری کار تیلغون

یا تلگراف سیم داروا ازان میگرفتند.

در اینجا افسانه تعبیر میکند و به دو نوع مختلف آن را نقل میکنند بعضی ها میگویند که روزی مروان برای اینکه به بندد ایا بر ادرش به وعده خود وفا میکند بقم امتحان زنجیر را شورداد و بعضی های دیگر میگویند که نه ، مروان بمقصد اینکه برادر خود را امتحان کند زنجیر را تکان داد .

اگر صورت اولی گرفته شود بعد از اینکه مروان زنجیر را شور داد مروان فوراً با بهلوانان و نظایمان به سرعت زیاداز مدخل سالنگ خود را به گرام رسانید و چون ملاحظه نمود که سختی نیست و برادرش بقم آزمایش زنجیر را شور داده بود قهر شده مراجعت کرد و در دل خود قرار گرفت که اگر آتیا خطری هم عائد شود و منهایچی فرار سد بسکت برادر خود نخواهد آمد همین بود که چندی بعد تبه الله با دسته از دلوران اسلام از راه کابل به کانسازفت و منجمه به مفر سلطنتی که دو گرام بود نزدیک شد ، مروان شاه هر چه زنجیر را تکان داد از برادر خود و قشون او اثری



ندیدند. بالاخره با مردان جنگی و پهلوانان خود آماده کار قرار  
 شد بعد از مقابله های خردین عساکر ترکان اسلام به پای قلعه  
 مستحکم مروان شاه که در حبشیه شمال غربی بگرام فعلی  
 کنار مجرای رودخانه پنجشیر واقع  
 بود رسیده در نتیجه اگرچه خودش به شهادت رسید قشون  
 اسلام به کمک دلاوران تازه وارد فتح نموده شهر مروان  
 و قلعه مستحکم آن به خاک یکسان شد. مرقد متبرک جناب  
 عبدالله ترکان شپید قشون اسلام در گوشه غربی قلعه باقی  
 و زیارت گاه اهالی است و بیاد بود مرقد و نام متبرک شان این قلعه  
 که اصلاً از یاد گذارهای عصر یونانی است بنام «برج عبدالله»  
 باد میشود. ریش سفیدان بومی چند مرتبه میخواهند که  
 مرقد آن بزرگوار را آباد کنند اما بخواب میدیدند که میگویند  
 مرا به همین حالت گذارید. اعلیحضرت امیر حبیب الله خان  
 شبیدهم میخواست که در بگرام آبادی کند. میگویند روزی  
 برای اجرای این امر دو بگرام آمده و در برج عبدالله خرگاهی  
 برای او نصب نمودند و در استراحت بعد از ظهر بخواب دادند

که مارها در درك خیمه اویسج خورده اند چون بیدار شد از  
تصمیم آزادی نگرام گذشته از گ جبل السراج وارد پروان  
تعمیر نمود

\* \* \* \* \*

اگر این افسانه به روایت دومی گرفته شود اول پروان به  
تکان دادن زنجیر مبادرت ورزید دست و چون برا در مروان  
بالا و اشک خود به مدخل سائنگ میرسد چیزی نمی ماند و قهر  
شده مراجعت میکند و تصمیم میگیرد که اگر در ثانی خطری  
هم تصور باشد به تکان زنجیر برا در اهمیتی نخواهد داد چندی  
بعد آنها جمعی از طرف شیان هندو کوه از راه پنجشیر و دره  
سائنگ رسیدد مروان شاه را آنها در میگویند و چون برادر در ریاض  
نمر سد به تمهائی با وجود مقاومت های مر دانه شکست میخورد  
و آنها چنین به نوبه اول اراضی متعلقه مروان شاه و عد به سوا حل  
است رودخانه خروشان پنجشیر مروان شاه را هم در محال میسازد  
و باینخت او بگر امر متصرف میشود، چون در زمانه های قبل الاسلام  
يك سلسله آنها چین مثل قبائل اسکائی ها - بوچی یا کوشان

و هن های هفتابیت و غیره وقت بوقت از شمال هند و کوه به کاپیسار یخته اند اگر این افسانه یومی به شق دوم گرفته شود به تهاجمات تاریخی هم موافق می افتند و این تمثال به ثبوت میرساند که در قصبه های محلی عوام همیشه یک جنبه حقیقت تاریخی موجود است .

### کوه پهلوان یا پهلوان کوه :

کوه پهلوان یا پهلوان کوه باظوری که از لحاظ خوردی آن را « کوه بچه پهلوان » هم مینامند کوه کوچکی است که تقریباً بشکل هرم یا مخروطی در کنار رودخانه بنجشیر و سمت شرقی جلگه نگر واقع است این کوه که بمفاصله ۳ کیلومتری شرق حرادهای شهر بونی و کوشانی بگرام افتاده و به دامنه های چهار طرف آن هنوز هم آثار هفت باهشت معبد بودائی معلوم میشود و حتماً افسانه های نسبت به خورد داشته و دارد مردم وجد تسمیه آن را به پهلوان به انواع مختلف نقل میکنند بعضی میگویند که دراز عنقه قدیمه این کوه به دامنه های کوه « خمزرگر » و ریگاروان و کوهستان وریز و کوهستان

مربوط و متصل بود و آب های رودخانه های خروشان پنجشیر ،  
شل - سالنگ - غور بند منتهی نداشته در اینجا جمع میشود و کل  
منطقه شمالی زیر آب بود تا حضرت علی کرم الله وجهه پارچه  
از کوه پهلوان را برداشته و آب بجانب شرق جاری شد .  
موسیوفوشه در موقعیکه بار اول کاپیسار امی بیند میگوید که  
اگر این جنگه فشنگ با حصار کوهستانی خود دریاچه میداشت  
کاملاً شبیه کشمیر میشد . اگر مستشرق فرانسوی این افسانه  
بومی ما را بشنود خواهد دید که خواب او هم در آن گنجبایده  
شده و کاپیسا اقلاد در تخیل بومیان در پای حلقه حصار کوهستانی  
فشنگ خود دریاچه هم داشت .

بعضی ها برای تشریح وجه تسمیه این کوه افسانه کوچکی دیگری  
هم نقل میکنند و میگویند در زمان قدیم بالای این کوه پهلوانی  
زندگانی میکرد که از حیث قامت عظیم الجثه بود و با اندازه  
هیکل بزرگ داشت که از فراز کوه به رودخانه پنجشیر دست  
دراز کرده آب میگرفت و خمیر میکرد و چنانچه در یکی از چاقوری  
ها جای پای او هم معلوم میشود .

## فصل چهارم

بگرام و سایر نقاط کاپیسا در افسانه های قبل الاسلام  
مقیله ، تاگما ، یا شاه هزاران آبی با امیرا طور کنیشکا . قصر  
تاگما ، در دریاچه فراز سالنگ قصه معبد « را هوللا » : زیر -  
کوه فیلسر - افسانه خزانة وطوطی .

\* \* \* \* \*

مانند افسانه های عصر اسلامی بگرام و قصه های که امروز  
اهالی بومی بیاد دارند و نقل میکنند سنا کینین عصر قبل الاسلام  
این منطقه هم در دایرة معتقدات و تخیلات مذهبی خود یک  
سلسله افسانه های عجیب و غریبی داشتند که از حیث غرابت  
از قصه های تخیلی امروزی بمراتب عجیب تر و دانستن آن  
بیش از پیش دلچسب و مفید است . در علاوه چون این قصه ها  
در حقیقت در جهان روحیات نوده عوام آن عصر است اگر بود  
از شنیدن در آنها غور و دقت شود و با قصه های امروزه  
مقایسه شود عوام مل مشتر که زیاد بدست میابد و این از  
بزرگترین دلائلی است که قدامت نسل و نژاد اهالی بومی را

ثابت میکند . حالا به تعقب ز شته افسانه های امروزی به ذکر قصه های اهنالی قبل الاسلام این منطقه مبادرت ورزیده و در آخر بعضی عواهل قابل مقایسه را یاد دهانی میکنم .

تنها منبع بز رنگ و موثقی که در مورد قصه های اهنالی قبل الاسلام بگرام داریم یاد داشت های زوار چینی هیوان تسنگ است که در سال ۶۳۲ مسیحی مطابق سال ۱۲ هجرت از راه بامیان به بگرام آمده و تقریباً یک ماه فصل نارایی سال مذکور را در یک معبد این منطقه که بنام « شالو- کیا » خوانده است گذرانیده . معلوماتی که راجع به چگونگی این معبد در دست داریم باصورت و رود خود زوار چینی و استقبالیان او چون موضوع علیحدّه است و آنجا بجایش گفته خواهد شد عجبائناً از تذکر آن صرف نظر نموده از زبان هیوان تسنگ به ذکر قصه های بومی از منته قبل الاسلام بگرام می پردازیم (۱) .

---

(۱) از صفحه ۵۴ تا ۶۸ کتاب یاد داست های عالم غربی تالیف

« بیل » مطالع سود .

افسانه ( ناگنا ) پادشاه ماران آبی و مقابله های او

با امپراطور کاپشکا

هیران تسگ، از زمین بومیان گرام معاصر خود نادر می کند  
 کوه تالای کوه بلندی که بهاصله ۲۰۰ لی ( ۱ ) طرف شمال  
 غرب گرام افتاده ( ۲ ) دریاچه بزرگی ( ۳ ) است که در آن  
 « ناگنا » پادشاه ماران آبی بود و ناس و حکومت داشت  
 و بعضی از عناصر طبیعی مانند باد و برف و برف و برف در  
 تصرف او بود - در آن وقت در گرام با حوانی محاور آن  
 بکسر : ارهات ( Arate ) نام آن مردگی که اصلاً گندهارائی  
 بود اقامت داشت مشاوران در علوم مذهبی سرآمد بهام روحانیون  
 این منطقه سمر داء میشد و بواسطه علو مقام عامی و مذهبی  
 در بود که شاه ماران آبی مرید او شده بود و تحائف بشمار  
 وقت بوقت به او تقدیم میکرد - جانشانه عوفعی که نصف روز

- 
- ( ۱ ) لی واحد مسافه حیوانی است و طول آن مساوی ۵۰۰ متر میباشد  
 ( ۲ ) کوهی که بهاصله فوق الذکر موقعی شمال غرب گرام معین شده  
 عیداً عذر مدارفته سالیگ است ( ۳ ) سالیگی ها و آهالی بومی محاوران  
 دره فعلا هم بوجود دریاچه بزرگی قرار سالیگ معروف اند

( ۳۳ )

نزدیک میشد عالم مذکور با قوای تصرفات روحی بالای  
« بوریا ئی » نشسته به هوا بلند میشد و به قصر « ناگیا » کنار  
دریاچه فراز سالنگ میرفت و نان چاشت را در آنجا میخورد  
چون یکی از شاگردان عالم از چندی رفتن چاشتگاه اسناد  
خود در راهلاحظه نموده بود همیشه ب فکر بود که آیا کجا میزود ؟  
کنجکای و هوس آخر مصممش ساخت که مخفیانه خود را  
به بوریا ئی استاد خود آویزان کرده و این سر را کشف کند ، بهمین  
فکر روزی هنگام صعود عالم نزدیک وی آمده و هنگامیکه بوریا از  
زمین کنده میشد از گوشه آن محکم گرفته و به هوا بلند شد  
و طرفه العین کنار دریاچه سالنگ رسید « ناگیا » حینی که  
از پیر خود استقبال میکرد ، چشمش به شاگرد او افتاده او را  
بیز برای صرف نان چاشت دعوت نمود ، اما غذائی که برای  
آن دونه آورد فرق داشت یعنی به عالم « غذائی آسمانی »  
و به شاگرد او خورا که معموله عادی انسانی داد ، چون  
عالم از خوردن غذای خود خلاص شد ، لب به اظهار تشکر  
و توصیف مرید خود شاه ماران آسی ناز نموده و بر طبق عادت



( ۳۴ )

خانگی به شاگرد خود امر داد که کاسه او را بشوید شاگرد او چون در میان کاسه آلودگی غذای آسمانی را دید و اختلاف آنرا باخورا که خود مشاهده کرد برآشفت و بر استاد خود و «ناگه» شاه ماران آبی بپهر شد و در عالم غضب و هیجان اعمال صالحه خود را شفیع آورده دعا نمود که «ناگه» تلف و خودش جای او را بگیرد.

هنوز از دعا و انتجای طالب چیزی نگذشته بود که برای (ناگه) درد سر پیدا شد عالم بعد از اینکه از تورید و شکرانه نعمت خلاص شد از حرکت خود که چرا کاسه را برای شستن به شاگرد خود داد نادم شد. (ناگه) هم به گناه خود معترف شد که چرا به طالب مذکور هم غذای آسمانی نداد، اما شاگرد چون به معبد برگشت خاطر محزون و دل پر عقده شروع به خواندن او را مذهبی نموده و بدرجه در عالم تأثر و او را غرق شد که همان شب جان داد و در عالم تناسخ ارواح (۱) «ناگه» راجا «یعنی شاه ماران آبی شد آنگاه

(۱) بوداییان به تنسخ ارواح معتقد بودند و میگفتند زنده گانی موجوده هر فرد مربوط اعمال صالحه و غیر صالحه گذشته او و زنده گانی آتی او به اعمال موجوده اش ارتباط دارد.

در حالیکه از قهر و غضب پیچ میخورد داخل آب های موج دریاچه شده (ناگ) قدیم را کشت و خودش جای او را گرفت سپس برای انتقام خود از عالم مذکور و خرابی معبد او تمام تبعه خود ماران آبی را جمع نموده طوفان باد و باران را بکمال شدت جاری کرد طوری که درخت ها از ریشه کنده میشد و گردوغبار رستاخیز فضای شهر کوشانی و معابد بگرام را تیره و تار ساخت .

امپرا طور وقت کنیشکای کمپیر از خرابی ناگهانی هوا متعجب شده از عالم بزرگ پایتخت علت آنرا استفسار نمود عالم مذکور که قضیه را از اساس خبر داشت کماحقه نقل کرد کنیشکا برای یاد بود و خاطر داری شاه متوفی ماران آبی تصمیم گرفت که دریای کوی بر برف (۱) معبد و استوپه به ارتفاع ۱۰۰ قدم اباد کند لذا عمله و کارگر معمار و مهندس را به نقطه مطلوب فرستاد تا شروع بکار نمایند شاه

---

(۱) محل این معبد و استوپه احتمال دارد دریای کوه های راه سالنگ در جبل السراج فعلی بوده باشد .

جدید مازان ازین تصمیم کنیشکا پادشاه متغیر شده بر اشفیت و باد و باران حکم وزش و بارش داد که مانع کار شوند . چون پادشاه به تعمیل نظریه خود پافشاری نشان داد و کاریگران به امورات تعمیراتی مداومت کردند شاه مازان بغیظ شد . قوه مخربه خود را مضاعف ساخت و باد و باران فوق العاده شدت نمود از يك طرف کارگران کنیشکا آباد کرده میروند و از طرف دیگر عناصر طبیعی شاه مازان نمیگذارد که کار بر سر رسد . خلاصه شش مرتبه کنیشکا معبد و استویه را آباد کرد و هر شش مرتبه باد و باران به حکم شاه مازان خرابش نمود . دفعه هفتم کنیشکا که امپراطور مقتدری بود از ناکامی خود منفعیل و در عین زمان بعضب شده حکم داد که دریاچه شاه مازان را پر کنند و قصرش را خراب سازند لهذا برای این مقصد بنامه اگر خود از بگرام به پای کوه بر طرف آمد « ناگه » از ورود قشون بیستهار امپراطور کوشان ترسیده خود را به بر مرد برهنی تغیر شکل داد و بر سر راه حاضر شده خود را مقابل فیل سلطان خم نموده گفت : - ای پادشاه جهان

تو در اثر لیاقت های که در دوره های زندگی ما بقیه  
 نشان دادی پادشاه نوع بشر شدی و هیچ آرزوی در دل نداری  
 که برآورده نشده باشد. نمیدانم چرا بر خود تکلیف گرفته  
 به عقابله پادشاه ماران آبی میروی؟ « ناگهانها » یعنی ماران  
 آبی مخلوقات خراب هستند و این راهم بعرض میرسانم که  
 در مبنای طبقات شیاطین شاه ایشان قوای زیاده  
 دارد که مقابله به آن مشکل است زیرا آنها عناصر طبیعی  
 به فرمان اوست. بالای آب سوار میشود با دریا به ورزش  
 می آرد. از انورای فضای لا جو ردنی به قله های برف کوهها  
 نرود میکند. سیلاب های خروشان را به قعر دره ها جاری  
 میسازد و هیچ قوه انسانی به او غالب شده نمیتواند پس ای پادشاه  
 بزرگ خواهمندم از عیظ فرو نشینی و از عقابله بیک « ناگهانها »  
 منصرف شوی زیرا اگر فتح کنی از نتیجه غیر دزی شهرت  
 تو بلند نخواهد شد و اگر مغلوب شوی از انفعال و دردمندوبیت  
 رنج خواهی کشید.

چون کنی شکادرس کشیدن قشون خود تردید نشان داد شاه

ماران آبی به دریاچه خود برگشت و از میان امواج به زیر طبقات  
 یخ فرورفت ساعتی نگذشته بود که در فضا تغییراتی بمیان آمده  
 ابرهای سیاه هوارا تاریک ساخت و نه تنها بگرام بلکه تمام  
 کایسا با حلقه حصار کوهستانی خود زیر گردوغبار معدوم شد  
 و آو از شاه ماران مانند رعد از فراز سالنگ طنین انداخته  
 کوه‌ها را به جنبش آورد و وزش باد پروان درخت‌ها را از ریشه  
 برافکند. لشکر کنیشکا دچار هر چه مرج شده اسپ‌ها و فیل‌ها با  
 را کین خود در وحشت افتادند آنگاه خود کنیشکا پادشاه به  
 خواندن او را د مذهب شروع نمود می‌گفت: «اعمال حسنه من در  
 زندگانی سلف مرا پادشاه نوع بشر ساخت و به اقتدار خود قوای  
 مدهشه را ضعیف ساختم و دینار امسخر نمودم حال ما آبی می‌خواهد  
 بر من غلبه کند لذا دست بدامن اعمال حسنه خود میزنم  
 و التجا دارم درین جابه من کمک کنند» چون به اینجا رسید  
 از سرشانه های شاه شعله های آتش زبانه کشید (۱) و دود  
 از اطراف او بلند شد شاه ماران از مشاهده این کیفیت متوحش

(۱) در بعضی سکه های کهنه کی زبانه شعله آتش بالای شانه های شاه معلوم میشود.

شده فرار کرد باد آزام شد - سردی بر طرف کر دید. باران قطع و ابرهای سیاه پراگنده شدند انگاه امپرا طور حکم داد که هر یکی پارچه سنگی برداشته به دریاچه به اندازند تا پر شود .

شاه ماران آبی دوباره خوی درآ به پیر مرد بر همنی تغییر شکل داده نزد امپرا طور حاضر شد و اظهار نمود که من شاه ماران آبی هستم و حاضر شده ام طوق اطاعت شاه را در گردن نهیم؛ امید دارم که از جرمم گذشته مرا عفو کنید. چون میدانم که پادشاه قلباً تمام موجودات را دوست دارد و از آنها حمایت میکند حتماً درباره من بیچاره هم توجه و مروت خواهد فرمود . اگر پادشاه مرا بکشد هر دوی ما براه غلط افتاده خواهیم بود پادشاه بواسطه قتل و من بعلت افکار غضب آلود و در نتیجه هر دوی ما در زندگانی آبی منفور خواهیم شد .

پادشاه سخنان عذر آمیز او را شنیده فرار گذاشت که اگر در آیند باز نا فرمائی نموده بود عفو نخواهد شد شاه ماران جواباً بعرض رسانید « ناگاه بواسطه اعمال بدی که داشت بشکل

ها را در آئینه حور طبیعت او طالم و کینه جواست خود داری  
 او را ایرانی مصرت مشکلی است و اگر محتملاً حرکت نامناسبی  
 در آتی از من سیر بد ناشی از فراموشی ملاقات ما خواهد بود  
 پس امید داریم که ناساه اگر یک دفعه دیگر به ساختن معدن شروع  
 میکند یک رنگ بر رنگی هم بسازد و هر روز یکمتر را بر سر  
 تمبر که را ملاحظه کنید و اگر در آنجا ابرهای سیاه جمع  
 شده بود فوراً رنگ را بوزد تا از استماع آوارتن ملاقات  
 شاه و عصمت اقتدار او بجا طرم نازد شود و افکار سیاه من  
 بر طرف گردد امیر اطور معروضات او را بنیروفت و بهمین  
 ترتیب با حسن او از مهب رنگ که قدرت و جلال سلطان  
 نگاره را در دور دست ترین دره های کاسبا منعکس میساخت  
 معدن و استوین خود را آباد کرد

### قصه معدن راهولای Rabula و راز:

بعضاه تقریباً ۳۰ کی (۱۵) کیلو متر جنوب شرق باسحت  
 معدنی است موسوم به «راهولای» که قرار زوایات بسکی از  
 و رزای قد به سلطان نگرام آباد نموده بنام او معروف

شده است . در افسانه ها نقل میکنند که در روز های اعیاد مذهبی از وراز گنبد معبد اشعه در حشای بهوا بلند میشد و از قات درز های سنگ ها مانع معطری خارج میگشت و در آرائی سکوت شب زمره آهنک هوزنك بگوش میرسید .

مگویند روز بکه « راهولای » آبادی این بنای مذهبی را تمام کرد شب شخصی را بخواب دید که به او میگردد : این استویه بلندی که به این عظمت و شکوه آباد کردی چیزی تحفه و باد گار در خود نهفته ندارد و خون و را بادشاه و رعایای مراسم افتتاح آن می آید از شخص شاه استعدا کن که قبل از عهد باد گگار چیزی به معبد تقدیم کند .

و را چون شاه به محضرهومی شریف آورد وزیر بنس شده دست ادب بر سینه نهاد گفت : خادم حقیر از حضور اعلی حضرت شما التجداد که او این تحفه امروز از دست شاه معبد رسد . ندشاه استعدای وز بر خود را قبول نموده و جواب مثبتی داد . سپس « راهولای » وزیر پیش دروازه معبد استناد و در حالیکه مردم چون سیل حر و شان نظرف او می آمدند يك در را در میان



ازدحام نفری دید که قطعی در دست دارد . وزیر در دور برای  
 فریاد زده سوال نمود که تحفه شما عبارت از چیست ؟ مشاور الیه  
 جواب داد که چیزی از یاد گذار های بودا . آن نگاه وزیر  
 دو باره جدا بلند نموده و گفت اگر میخواهی که این یاد گذار  
 تو محافظه شود آنرا بمن بسپار صاحب مال گفت خوب است  
 اینک عجائلاً یکبار آنرا تماشا کنید و بمن پس بد هدیه زیرا  
 قبل ازینکه آنرا به شما بسپارم ، میخواهم یک دفعه به خود بادشاه  
 نشان بدهم « راهولا » از ترس اینکه عبادا شاه اهمیت تحفه را  
 بدانند و از وعده خود برگردد یاد گذار را بصاحبش مسترد نکرده  
 بطرف « سائگاراما » یعنی معبد خود رفت و فراموش کرده نالا  
 شد و در اثر التماس اوسنگ گنبد معبد چنان شد و وزیر برای  
 مخفی نمودن تحفه قیمتدار در میان چنان دیدار داین شد و وقتیکه  
 میخواست پس در اند جد از گنبد پیش آمده و بر آمده نتوانست  
 شاه چون از قضیه خبر شد هر طرف نفری را به جستجو و  
 پایش وزیر فرستاد و چون فریب معبد رسیدند کار از کار گذشته بود  
 و از « راهولا » اثری دیده نمیشد به این مناسبت هنوز از درز

سنگت چهارم عهد مابعدی غلبتی شبیهه به روغن سیاه می برآید  
 کوه فیل سر :

لصرف جنوب عرب شهر ( ماتخت مگرام ) کوهی است  
 که در بان چندی آ را Pi-lu-sa-lu ( پی - لو - سا - لو ) و  
 در میان Pilaora « پیلو سارا » یعنی « پیل سر - فیل سر »  
 مگویند و وجه تسمیه آن این است که وضعیت آن بشکل  
 سر فیل است در زمان قدم رفتیکه « تا نا گاتا » بودای اولیه  
 زنده بود این کوه را Sing kseni : سینگکسین یعنی ( فیل نامت )  
 میگفتند . در افسانه ها مگویند که بالای کوه صخره بزرگی  
 است که « تا نا گاتا » فراز آن باجماعه اجنه ملاقات نموده  
 و تحریف ایشان را بد گرفته بود چندی بعد « انوکا » بزرگترین  
 سلطان سلاطه « مور با » که بر افغانستان شرقی و جنوبی هم  
 حاکم عالی داشت بالای همین صخره استوبه به بلندی ۱۰۰  
 قدم آ باد نموده و آ را از لحاظ محکمی استوپه « پی لوسارا »  
 یعنی « فیل قوه » با : فیل سر « میگفتند در مخزن این استوبه